

موسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه
(تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی)
رئیس شورای سیاست‌گذاری:ابراهیم رستیان مقدم
مدیرمسئول: حامد شمس
سر دبیر: اکبر هاشمی
معاون سر دبیر: رضا جمیلی
دبیر تحریریه: میترا فردوسی
مدیر هنری: سیدعلی‌رضا میرزامصطفی
مدیر فنی: پژمان اشکان
ویرایش عکس: شبنم رضوانی
ویرایش متن: مرضیه عظیمی
تحریریه: نسرين ظهیری، فاطمه علی اصغر
آزاده افتخاری، امین جلالوند
مسعود شاه‌حسینی، صدرا محقق، نگار مفید
محمدحسین قشقایی، بهاره اسلامی
حامد رسولی،مهدی شادمانی، نازنین متین‌نیا
حمیدرضاعبدلوند، بهاره بدیعی
جواد حیدریان،مسعود مشایخی
نظارت چاپ: عبدالله محمدی
با تشکر از: ابراهیم باقری، صولت فروتن
احمد رضا سبزویش
نشانی: خیابان احمد قصیر، خیابان دوازدهم
شماره ۲۲، طبقه پنجم
تلفن تحریریه: ۰۸۵-۸۵۱۷۰۸۵
نمابر: ۰۸۵۱۷۰۸۷
www.tamin24.ir
چاپ: هنر سرزمین سبز
آگهی و اشتراک: ۰۹۱-۸۵۱۷۰۸۵

• زیر پوست شهر -۳۹•
• نسرین ظهیری • <div></div>

به خاطر پدر

خیره روبه‌جلو. ماتومبهوت. چشم‌های مردی که نشسته است گوشه‌چپ سبزمیدان، روی چهارپایه چوبی رنگ‌ورورفته، حال غربیی دارد. نگاهش انگار به جای دوری گریخته و باز نیامده است. مستقیم روبه‌جلو، بی هیچ جنبشی، سکون. لب‌هایش کاهی خشک می‌شود، سرفه‌ای می‌کند تا گلولی خشکیده را تازه کند، اما خیلی زود همه چیز به حالت قبل بازمی‌گردد و چشم‌هایش به بی‌حرکتی محض رجوع می‌کند. پیرمرد لاغر و خشکیده‌است، پوستی بر استخوان، رنگ‌های آبی دست‌هایش که درهم چمباتمه شده خبر از روزگاران بسیار گذشته می‌دهد. نگاهش را که ردگیری کنی می‌رسی به کالسک‌های میدان که اسب‌هایی شهرزده به‌زور آن‌ها را به جلو می‌کشاند و صدای برخورد سم‌هایشان با سنگفرش‌های میدان در شلوغی‌های بازار بزرگ تهران گم می‌شود. پیرمردروی چهارپایه چهارزانو نشسته و نقش‌هایشان پایین گاهی زیر پای عابران لگد می‌شود. آفتاب حال‌روا پیرمردو چهارپایه پهن می‌شود و خورشید می‌خورد در نگاه پیرمرد. چندان نمی‌گذرد که جوانی می‌آید. همه‌را با فلاسک چایی و لقمه‌ای نان و پنیر، جوان می‌نشیند کنار پدر را توبه‌رانو، جای می‌ریزد و لقمه‌های کوچک نان و پنیر را می‌گذارد گوشه دهن پیرمرد و بی آنکه واکنشی از پیرمرد طلب کند برایش تعریف می‌کند و چیزی را توضیح می‌دهد. آفتاب کش می‌آید و نشستن را سخت می‌کند. جوان کشش‌ها را جلو پاهای خشکیده پیرمردجفت می‌کند. پیرمردرا پشت می‌کندو چهارپایه را برمی‌داردو می‌بردسمت پیاده‌رو شرقی که هنوز خورشید آنجا را تصرف نکرده و زیر سایه چناری چهارپایه را می‌گذارد و پیرمرد را روی آن جاگیری می‌کند. کارش که تمام شد سر پیرمرد را می‌پوسد و کلاه لگنی‌اش را مرتب می‌کند و بعد بر می‌گردد سر بساطش، درست آن روبرو، جایی که دید کاملی به اوضاع پیرمرد دارد. مرد جوان بساط پرویمانی ندارد. زیرپیراهنی و حوله دست‌سب سباط کرده و هر مشتری را که راه می‌اندازد سرش را بالا می‌گیرد و اوضاع پیرمرد را رصد می‌کند. حجره‌دار کنار چهارپایه و پیرمرد که می‌بیند شرایط پیرمرد و جوان برابرم جالب شده، می‌گوید: «حاجایوب سال‌ها توی همین راسته باربری کرده و به اینجا عادت دارد. از کار افتاده شده و زمین گیر. ظاهراً در خانه گیر کن نبوده، این است که پسرش بیشتر اوقات آقا باران و برف نباشد حاج‌یوب را با خودش می‌آورد اینجا. بهش رسیدگی می‌کندو آفتاب‌سایه‌اش می‌کند. می‌خواهد پیرمرد در خانه تنها نماند دق کند.» آن روبرو، در گوشه‌ای از گوشه‌های بزرگ سبزمیدان، جوانی دارد کاسبی می‌کندو با این همه چهره‌چشمی پیرمرد این سوی میدان را عاشقانه‌رواندازمی‌کند و خورشید را می‌پایند و سایه‌ها را آید سو پیرمرد خوشبخت‌باربر خاطرات گم‌شده‌اش را جستجو می‌کند.

مجیدی چهره سال ۹۴ ادبیات و هنر انقلاب اسلامی شد

مجید مجیدی کارگردان فیلم سینمایی «محمد رسول‌الله (ص)» از بین ۶ نامزد منتخب سال ۹۴ هنر انقلاب اسلامی، به‌عنوان چهره سال انتخاب شد. به گزارش روابط عمومی حوزه هنری، کارگردان «محمد رسول‌الله (ص)» گفت: «این کمترین کاری بود که ما و هنرمندان انقلابی می‌توانستیم در قبال شهدا انجام دهیم و امروز جا دارد که از شهید آوینی هم صحبت کنیم، چرا که وی در دورانی که من هیچ پناهی نداشتم مانند کوه پشت من ایستاد و حتی وقتی برای ساخت یکی از آثارم در زمان شهید آوینی با هجمله‌های مختلفی روبه‌رو شدم و از دفتر ریاست جمهوری هم ۱۱ نامه برای بازخواست من ارسال شد، آوینی جانانه ایستاد و به من گفت که راه را درست رفته‌ام.»

۱۶ | کتینه

جایی برای حرف‌های خودمانی

پایرهنه‌ها

• پیشخوان •
• علیرضا مجیدی • <div></div>

پایرهنه‌ها نام رمانی از زاهاریا استانکو نویسنده رومانیایی است که در سال ۱۹۴۸ منتشر شد. کتاب واقعه‌ای پیش از قیام دهقانی و بزرگ‌سال ۱۹۰۷ را نقل می‌کند که در روستایی در اولتینین رخ می‌دهد.
داریه، جوانکی کشاورز، هرروز شاهد

جلد کتاب پایرهنه‌ها

بحث داغ شبکه‌های اجتماعی

دامادهایی برای آن‌ور آب!

• هشتگ •
• صدرا محقق • <div></div>

چندی پیش خبری در برخی رسانه‌ها و از جمله برخی از بخش‌های خبری صدلاوسیماپخش شد مبنی بر اینکه قرار است پارلمان روسیه قانونی جنجالی را درباره ازدواج دختران روس با مردان خارجی به بحث بگذارد. منبع خبر هم گروه بین‌الملل باشگاه خبرنگاران جوان به نقل از روزنامه الدیار لبنان بود. در این خبر آمده بود که رسانه‌ها و منابع خبری اعلام کرده‌اند: «ولادیمیر پرمش، رئیس شورای فدرال روسیه، اعلام کرده که قرار است پارلمان هفته آینده قانون جنجال‌برانگیزی را درباره ازدواج دختران روس با مردان خارجی به بحث و بررسی بگذارد. وی گفت: براساس این قانون به هر خارجی که با یک دختر روس ازدواج کند ۱۵ هزار دلار آمریکا و تابعیت روسیه داده می‌شود. به گفته این مسئول روس این اقدام برای مقابله با تأخیر در ازدواج دختران صورت می‌گیرد.»

این خبر در همان روزی که پخش شد با واکنش جدی و طنز بسیاری از کاربران شبکه‌های اجتماعی مواجه شد و کاربران زیادی در رابطه با آن مطالبی نوشتند. افراد زیادی در همان ابتدا متوجه شوخی بودن این خبر و ارتباطش با اخبار دروغ اول آوریل (دروغ سیزده) شدند، اما پس از آنکه بخش‌های خبری صدلاوسیمای آن را منتشر کردند، افراد زیادی تصور کردند این خبر جدی است.

همین ماجرا هم سرآغاز داستانی شد که چندین روز در شبکه‌های اجتماعی این موضوع به سوژه داغ کاربران تبدیل شود. در فیس‌بوک و توئیتر افراد بسیاری در این رابطه مطالبی منتشر کردند. کسانی به شوخی و طنز و افرادی هم به‌صورت جدی، پس از فروکش کردن موج اول واکنش‌ها به این خبر، انتشار دو عکس از در ورودی سفارت روسیه در تهران دوباره این موج را زنده کرد. در عکس‌های منتشر شده مشخص بود مسئولان سفارت روسیه روی در سفارت کاغذی چسبانده و نوشته‌اند: «خبر درخصوص ویزای ازدواج و اعطای تابعیت روسیه صحت ندارد.» این عکس حکایت از آن داشت که در این مدت عده‌ای برای پیگیری جدی ماجرا رهسپار سفارت روسیه شده‌اند تا شرایط ازدواج با دختران روس و گرفتن ۱۵ هزار دلار را جویا شوند. در لحظات اول انتشار عکس برخی کاربران نسبت به صحت‌وسقم آن شک کردند، اما امید توشه، روزنامه‌نگار ساکن تهران، در توئیتر و اینستاگرام خود نوشت: «هرروز از جلوی در سفارت روسیه رد می‌شوم. چند روز پیش متوجه شلوغی غیر عادی مقابل سفارت شدم و از حاضران علت را پرسیدم، یکی با خنده گفت: «صفت گرفتن زن از روسیه است.» ابتدا تصور کردم ماجرا شوخی است و من هم عکسی از شلوغی جلوی سفارت گرفتم، تا اینکه چندی بعد عکس نوشته روی در ورودی سفارت را دیدم و متوجه شدم که گویا عده‌ای به صورت جدی برای پیگیری ماجرا اقدام کرده بودند.»

این ماجرا باعث شد بار دیگر کاربران شبکه‌های اجتماعی درباره این خبر و ماجرای شرایط ازدواج با دختران روس مطلب بنویسند. این بخشی از این مطالب است.

سیماک قاسمی، اقتصاددان، در فیس‌بوک در این رابطه نوشت: «اگر این قانون پاداش ۱۵ هزار دلار ی برای پسران خارجی که با



یکشنبه • ۲۹ فروردین ۱۳۹۵ • شماره چهل و نه

A T I V E H N O

• ساختمان نیمه‌کاره -۳۳•
• مسعود مشایخی • <div></div>

هم کار، هم تحصیل...

اختلاف بین همسایه‌های ساختمان و حاج‌علی کارفرمای ما بالاخره دارد ختم به خیر می‌شود. این چندروز دوباره رفت‌وآمدهای بازرسان ادارات ذی‌ربط به ساختمان ما و سروصدای همسایه‌ها بالا گرفته بود. دیروز حاج‌علی دوباره احضار شد و وقتی بر گشت حامل خبرهای خوبی بود، می‌گفت قرار است دیگر در انبارمان بار خالی نکنیم تا با مصرف مصالح به‌مرور حجم انبار کمتر شود. یعنی ما فعلاً اینجا می‌مانیم، بچه‌ها همه از این خبر خوشحال بودند و امیدوار شدند که فعلاً از کار بیکار نمی‌شوند و می‌توانند چندصباحی بدون دغدغه و با خیال راحت مشغول به کار باشند.

چند روز قبل خبر فوق‌العاده خوبی به من رسید. در یکی از طبقات ساختمان مشغول جوشکاری بودم که تلفنم زنگ خورد. از خانه بود. خبر دادند که در امتحان دکتری مجاز شدم، اصلاً باورم نمی‌شد و چیزی نمانده بود از روی داربست زمین بخورم. این مدت که در این سستون می‌نویسم کمتر فرصت شده از خودم و حال‌وروزم بگویم. از وقتی خودم را شناختم همیشه در حال فعالیت بودم و از سکون بیزار بودم. پدر عزیزم از همان اوایل زندگی‌اش کارمند شده بود و حقوقش کفاف خانواده پرجمعیتمان را می‌داد، ولی من همیشه دنبال کار کردن بودم و از اینکه از پدرم پول توجیبی بگیرم شرم داشتم. کارهای زیادی را تجربه کرده‌ام.

از نجاری و رنگ‌آمیزی گرفته تا کارگری و بنایی و جوشکاری. به خاطر همین تجربیات است که آچارفرانسه ساختمان هشتم و هر جا کار لنگ باشد من را صدا می‌زنند. به‌خاطر کار کردن درسم را نیمه‌کاره رها کرده بودم. یک جایی از زندگی احساس کردم باید ادامه تحصیل بدهم، برخلاف تفکر عده‌ای که می‌گفتند درس به چه درد تو می‌خورد، همیشه می‌گفتم می‌خواهم یک کار گر باسواد باشم و اشکالی هم در آن نمی‌دیدم. به مدرسه شبانه‌رفتم و خیلی زود دیپلمم را گرفتم و همان سال دانشگاه امتحان دادم و قبول شدم. کار کردن و همزمان درس خواندن برایم بسیار مشکل بود.

اما به هر شکلی بود این همه مشقت را به جان خریدم و کنکور ارشد هم یک‌ضرب قبول شدم و حالا هم که فعلاً مرحله اول امتحان دکتری را با موفقیت پشت سر گذاشته‌ام، دوره و زمانه به طرخی رفته که نیاز ج‌سای علاقه را گرفته و خیلی سخت می‌شود به کاری پرداخت که مورد علاقه‌ات باشد. من هم مثل بقیه دلم یک کار راحت و با زحمت کمتر می‌خواهد که اگر غیر از این باشد خودآزاری است، اما کارهای اداری و پشت‌میزنشینی علاوه بر مدرک شرایط خاصی می‌خواهد که من آن‌ها را دارا نبودم، نتوانستم دست‌روی دست بگذارم و مشغول کارهای ساختمانی شدم.

این‌ها را برای ایجاد حس ترحم نسبت به خودم نگفتم، فقط خواستم بگویم که مجاز شدن در امتحان دکتری چقدر برایم دلچسب و خوشحال‌کننده است، چون راه دراز و دشواری را برای رسیدن به آن پیموده‌ام.

از خود گفتن را کم کنم و به سراغ ساختمان در حال ساخت و ماجرایهایش بروم. روح‌الله یکی از همکاران خوبمان این هفته با هزار قرض‌وقوله توانست یک پراید بخرد. امروز که ماشینش را آورده بود، بچه‌ها از او تقاضای شیرینی کردند، مجبور شد خرید صبحانه را به‌تنهایی متقبل شود و صبحانه‌ای مفصل و چندرقمه‌بگیرد که معمولاً کمتر اینجا اتفاق می‌افتد.

راندگی روح‌الله هم سوژه بچه‌ها شده بود و هیچ‌کس حاضر نمی‌شد با او به جایی برود چون تازه گواهی‌نامه راندگی گرفته و کمی مبتدی است. روح‌الله را خیلی وقت است می‌شناسم و کار چندین ساختمان را کنار هم به پایان رسانده‌ایم. چند سال قبل ازدواج کرد و هنوز به سال نکشیده، همسرش بنای ناسازگاری گذاشت و خیلی زود از هم جدا شدند. بعد از جدایی‌اش ماه‌ها سر کار نیامد. وقتی برگشت، هیچ‌وقت دلیل جدایی‌اش را نپرسیدم و او هم هیچ‌وقت نگفت. به لطف خدا! الان احوالش بهتر شده و مرتب سر کار می‌آید.